

بررسی تطبیقی وصف بهار در دیوان منوچهری دامغانی و صفی‌الدین حلی

دکتر فریبرز حسینجانزاده^۱، حسن قهرمانی^۲، معصومه زمانی^۳
(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۳/۳۱، تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۲۵)

چکیده

شاعران در توصیف مظاهر طبیعت از تحلیل، تمثیل، تشبیه، تجرید هر آنچه که بتواند جلوه‌های طبیعت را مجسم سازد، زنده گرداند و به سخن آورد و در دل و جان بنشانند، استفاده می‌کنند. در گستره ادبی فارسی، کمتر شاعری به توانمندی منوچهری دامغانی در به تصویر کشیدن بهار و زیبایی‌های آن می‌توان یافت و باید گفت، بی‌تردید یکی از متون نام‌دار شعر فارسی دیوان منوچهری است و آهنگ شادی آفرین و شورانگیز اشعار وی از سال‌ها پیش در فضای ادب فارسی طنین انداز بوده است و او از صاحب ادبیات توصیفی در سراسر تاریخ ادب فارسی به شمار می‌رود. در ادبیات عربی نیز صفی‌الدین حلی با توان بی‌نظیر خویش در وصف مظاهر دل‌انگیز بهار آثاری ماندگار از خود برجای گذاشته است که این آثار او را در شمار یکی از بزرگترین شاعران عرب در عصر انحطاط معرفی می‌کند. او شاعری است که بر اسلوب‌های مختلف زبانی سیطره کامل دارد و در انتخاب الفاظ فصیح و تعابیر بلیغ از قدرتی شگرف برخوردار است اگر چه باب وصف در دیوان او کم‌حجم است ولی توصیفات و تشبیهات او در دقت و حسن تصویر و ابتکار ممتاز است و وصف را با تصویرهای حسی دقیق می‌آراید.

نگارنده بر آن است که موضوع بهار و جلوه‌های طبیعت را در دیوان دو شاعر که یکی سروده‌هایش به زبان فارسی و آن دیگری به زبان عربی است، مورد بررسی قرار دهد و با یکدیگر مقایسه نماید.

واژگان کلیدی

ادبیات تطبیقی، وصف، طبیعت بهار، نوروز، منوچهری دامغانی، صفی‌الدین حلی

۱- استاد راهنما، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر

۲- دانشجوی دکترا زبان و ادبیات عربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کاشمر

۳- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

اقیانوس ژرف و بیکران ادبیات، آینه تمام‌نمای عظمت، جمال و زیبایی پرودگار جهانیان است که زیبایی ازلی است و زیبایی را می‌ستاید و دوست می‌دارد. ادبیات در هر شکل و قالبی که باشد نمایشگر زندگی و بیان‌کننده ارزش‌ها، معیارها و ویژگی‌هایی است که زندگی فردی و جمعی بر محور آنها دور می‌زند.

بررسی و ارزیابی آثار ادبی نیز چنین است و کسی که می‌خواهد این آثار را مورد نقد و بررسی قرار دهد، نمی‌تواند از کنار این ارزشها و معیارها بی‌اعتنا و بی‌توجه بگذرد به عبارت دیگر، نقد و بررسی آثار ادبی را با توجه به گستردگی، تنوع و خصوصیات آن، می‌توان درس زندگی نامید.

در میان بسیاری از آثار ادبی قدیم، ویژگی‌ها و خصیصه‌های با ارزشی به چشم می‌خورد که نمی‌توان بی‌توجه از کنار آنها گذشت، بلکه باید خصیصه‌ها و ظرایف و لطایف و شیوه بیان و ارزش هنری آثار را باز نمود و پیام و اندیشه نهفته در آنها را کشف کرد و به هر حال، باید در نظر داشته باشیم که همواره توضیحات واژه‌ای و بیان مفردات و ترکیبات و نکته‌های دستوری و کشف تصویرها و هر آنچه به معانی و بیان مربوط می‌شود، وسیله‌ای است برای فهم متن و رسیدن به آنچه در ورای الفاظ نهفته است و نباید فراموش کنیم که هدف غایی ادبیات تعالی انسان و رسیدن به ادب نفس است.

وصف بطور کلی و توصیف جلوه‌های بهار بطور

خاص یکی از موضوعاتی است که شاعران بدان اهتمام خاص داشته‌اند سرایندگان در توصیف‌های خود از مظاهر طبیعت، از تحلیل، تمثیل، تشبیه و تجرید و خلاصه هر آنچه که این توان را دارد که چیزی را مجسم سازد، زنده گرداند و به سخن آورد و در دل و جان بنشانند، استفاده می‌کنند. در گستره ادب فارسی شاعری به توانمندی و توانایی منوچهری دامغانی در به تصویر کشیدن بهار و زیبایی‌های آن وجود ندارد و باید گفت، بی‌تردید اشعار او از زیباترین سروده‌ها در این زمینه است و آهنگ شادی آفرین و شورانگیز سخنان زنده او پس از گذشت هزار و اندی سال همچنان در فضای ادب فارسی طنین انداز است و باید اعتراف نمود که او از صاحب نظران و استادان مسلم ادبیات توصیفی در سراسر تاریخ ادب فارسی به شمار می‌رود به همین جهت نگارنده بر آن شد که سروده‌های این شاعر بزرگ را در وصف بهار مورد بررسی قرار دهد.

در ادبیات عربی صفی‌الدین حلّی با توان بی‌نظیر خویش در وصف مظاهر بهار طبیعت آثار ماندگاری از خود برجای گذاشته است و این آثار او را در شمار یکی از بزرگترین شاعران عرب در عصر انحطاط معرفی می‌کند، او شاعری است که بر اسلوب‌های مختلف زبانی تسلط کامل دارد و در انتخاب الفاظ فصیح و عباراتی بلیغ از قدرتی شگرف برخوردار می‌باشد و سروده‌های او در دقت و حسن تصویر و ابتکار ممتاز است او وصف را با تصویرهای حسی دقیق می‌آراید.

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از نقد ادبی است که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر، سخن می‌گوید. در واقع این شاخه از ادبیات نوعی داد و ستد فرهنگی است، زیرا همان طور که فرهنگ ملل مختلف در هم اثر می‌گذارند، ادبیات آن‌ها هم که یکی از ارکان فرهنگ است بر یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارد؛ بنابراین، این شاخه از نقد ادبی به بررسی تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف و روابط پیچیده‌ی آن در گذشته و حال و روابط تاریخی آن از حیث تأثیر و تأثر در حوزه‌های هنری، مکاتب ادبی، جریان‌های فکری، موضوع‌ها و افراد و ... می‌پردازد.

در ادبیات تطبیقی بیش از هر چیز می‌توان به نقاط وحدت اندیشه بشری برد که چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی و یا شاعری مطرح می‌شود و در نقطه‌ای دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد. «ادبیات تطبیقی، یکی از فنون و شقوق برجسته و قابل توجه و دارای اهمیت در زمینه ادبیات و ریشه‌یابی همه جانبه آن به شمار می‌رود علاوه بر آن تنوع در پژوهش و جلوه‌گر کردن زیبایی‌های فکری و ذوقی ملل و اقوام گوناگون، جنبه‌های مختلف تأثیرپذیری مثبت و یا انتقادی آن دارای نتایج بسیار ارزشمندی برای ادامه و یا جلوگیری از روش‌های معقول، و یا غیر معقول فکری و ادبی و هنری به دست خواهد داد. اضافه بر این‌ها آگاهی از تطبیق وقایع تاریخی و علمی و ادبی و هنری موجبات تحرک، جهش، جوشش،

کوشش، عبرت و استقامت علمی و مذهبی را فراهم خواهد ساخت» (سجادی، ۱۳۶۹: ۳). تاکنون در بررسی‌هایی که محققان ما در تحریر و بیان مفهوم ادبیات تطبیقی انجام داده‌اند، اشتباهات فراوانی رخ داده است، همچنین در آغاز این دانش خطاهای بسیاری به وقوع پیوسته است که نحوه‌ی تحقیق در این علم را دچار لغزش ساخته است. «و بسیاری از این پژوهشگران را در این زمینه از آن گریزان ساخته است و مردم را در سودمندی این دانش به گمراهی کشانیده است.» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۲)

چنانچه چنین تفکری تقویت شود موجب می‌گردد، غروری که گریبان‌گیر بعضی ملّت‌ها شده است و آنان را بر تحقیر ادبیات دیگران برانگیخته است و ایشان را در چارچوب ادب ملی محبوس نموده است برطرف شود هر چند در نگاه نخستین، فکر کودکانه‌ای به نظر می‌رسد، ولی در عین حال هرگاه مانند یک بیماری مسری به روشنفکران و مدّعیان تخصص سرایت کند بسیار زیان آور خواهد بود. همانگونه که این نحوه‌ی تفکر بر حرکت ادبی و نقد ادب عرب تأثیر نامطلوب گذارده است.

بنابراین، ادبیات تطبیقی نه تنها مکمل تاریخ ادبیات بلکه اساس نوین و استوار در نقد ادبی است و عامل بزرگی در تحقیقات جامعه‌شناسی و درک صحیح آنهاست که می‌تواند جوامع بشری را به سوی ایجاد روح تفاهم و تعاون میان انسان‌ها سوق دهد.

ادبیات تطبیقی یا ادب تطبیقی که در زبان عربی آن را «الادب المقارن» گویند معادل Comparative literature در زبان انگلیسی و Litteratur compree در زبان فرانسه است و اصطلاح رایج در زبان عربی برای این شاخه از ادبیات از این جهت که به جنبه تاریخی این شیوه از تحقیق ادبی نیز اشارت دارد، شاید جامع‌تر از اصطلاح انگلیسی و فرانسوی آن باشد

در هر حال، واژه «تطبیقی» به دنبال کلماتی چون حقوق تطبیقی، ادیان تطبیقی، و دستور زبان تطبیقی به کار می‌رود و در آثار نویسندگان عرب زبان ترکیب‌های: الادب المقارن، الفقه المقارن، النحو المقارن نیز به کار می‌رود. این که واژه «المقارن» در زبان عربی و «تطبیقی» زبان فارسی برای معادل (Comparative) یا (Comparee) تا چه حد دقیق است، جای بحث دارد، اما با توجه به ماهیت بحث که در واقع عبارت است از: تحقیق در باب روابط و مناسبات بین ادبیات ملل جهان و نظارت بر تمام معادلات و معاملات فکری و ادبی که از سر حد قلمرو زبان قومی به اقوام دور و نزدیک روی می‌دهد، تعبیری مناسب‌تر از تطبیقی فعلاً در نظر نمی‌آید و باید توجه داشته باشیم که گاهی تعبیر «موازنه» یا «مقایسه» با «تطبیقی» مترادف تلقی می‌گردد که سخت اشتباه است زیرا همان‌گونه که می‌دانیم ادب تطبیقی، هم با نقد تاریخی تفاوت دارد و هم از موازنه و مقایسه جداست.

در ادبیات عربی، هم در دوره‌ی جاهلی و هم در دوره‌ی اسلامی به اصطلاح «موازنه» در آثار بر می‌خوریم، در دوره‌ی اسلامی موازنه میان شاعران گاه به احتجاج و رقابت شدید منجر شده است. چنانکه در نقایص جریر و فرزدق شاهد هستیم.

«وصف عبارت است از انتقال دریافت‌های حسی و به تصویر کشیدن مناظر آن با عبارات و بیاناتی شیوا و زیبا و دلنشین. با چنین برداشتی، وصف شامل وصف طبیعت، انسان و حوادث طبیعی و آثار آن می‌گردد. گفتنی است که بهترین وصف آن وصفی است که بیشترین معانی موصوف را در خود جای دهد؛ به نحوی که موصوف آنگونه برای شنونده و یا خواننده تصویر شود که شنونده یا خواننده تصور کند موصوف در جلو چشم اوست «ابن رشیق» همین معنا را از قول بعضی متأخرین اینگونه بیان می‌کند:»
رساترین وصف، وصفی است که چشم به جای گوش باشد» (ابن رشیق، ۱۹۵۵: ج ۲، ۲۹۵)

«در بیان ارزش وصف، بسیاری از ناقدان و ادیبان برآنند که اصل ادب یک فن واحد است. آن هم «وصف» می‌باشد و بقیه ابواب ادب به وصف برمی‌گردد. بدین جهت در «العمد» آمده است در تمام شعر به جز قسمت اندکی از آن به وصف برمی‌گردد.» (ابن رشیق، ۱۹۵۵: ج ۲، ۲۹۴)
مثلاً مدیحه یا هجا خود شاخه‌ای از فن وصف است چرا که در حقیقت به ترتیب توصیفی از محاسن و معایب انسان زنده می‌باشد و یا مرثیه

که به وصف محاسن در گذشتگان اختصاص دارد. سیری اجمالی در پیشینه شعر فارسی نشان می‌دهد که بهار از دیرباز فصل محبوب شاعران ما و کانون توجه آنان به طبیعت بوده است. از آن هنگام که رودکی سمرقندی می‌سرود:

آمد بهار خرم، با رنگ و بوی طیب

با صد هزار نزهت و آرایش عجیب

(دیوان رودکی، ۱۳۷۸: ۱۳، بیت ۱)

شاعران ما همیشه توجهی خاص به این فصل داشته‌اند. ولی آیا این توجه همواره ثابت بوده و حاصل آن نیز شعرهایی یکسان و همانند است؟ مسلماً چنین نیست و ستایش بهار در شعر کهن ما بسیار بیشتر از امروز است از سویی دیگر، به مرور زمان شاعران از مناظر و جوانب گوناگونی به بهار نگر بسته‌اند. در این فصل قصد نمایش این منظر را داریم. اما چرا این قدر بهار ستایی در شعر کهن ما دیده می‌شود؟ به نظر می‌رسد که باید علت را وابستگی شدید زندگی انسان دیروز به طبیعت دانست. تا پیش از پدید آمدن مظاهر صنعت و تکنولوژی، بیشترین اتکای مردم به طبیعت بود، به همین دلیل، وقتی طبیعت در کام زمستان فرو می‌رفت، همه زندگی به حالت نیمه فعال در می‌آید، دهقانان پس از چند ماه کار و تلاش بی‌کار می‌شدند و به ناچار در خانه می‌نشستند. با وسایل حمل و نقل آن زمان سفر کردن سخت بود دیگر از سیر و تفریح در باغ و بستان خبری نبود و گل‌ها و گیاهان خشک شده بودند و مدفون در برفی سنگین، پرندگان کوچ می‌کردند و بعضی

حیوانات دیگر به خواب زمستانی فرو می‌رفتند. این همه در حالی بود که دستمایه تصویر سازی بیشتر شاعران ما در آن روزگار طبیعت بوده است و طبعاً محدودیت جلوه‌های طبیعت دست شاعران را نیز در خلاقیت و تصویر سازی می‌بسته است به همین دلیل است که با این همه شعر بهاری در تاریخ ادبیات فارسی کمتر شعری درباره برف و زمستان یا تابستان و پاییز داریم. زمستان در چشم شاعران فصلی عبوس و سخت بود که فقط باید تحملش کرد. تارسیدن بهار و آنگاه پس از باز شدن یخها از طبیعت سخن گفت وقتی با جاری شدن جویباران زندگی به همه جا برمی‌گشت، تنگناهای توصیف و تغزل از میان بر می‌خاست و زمینه‌ای برای ارائه شعرها فراهم می‌شد. چون شاهان به نشاط می‌نشستند و جشن می‌گرفتند و به شکار و تفریح می‌رفتند. پس بی‌سبب نیست که این همه بهار ستایی در کارنامه ادب قدیم ما ثبت شده و بخش عمده‌ای از میراث ادب ما را بهاریه تشکیل می‌دهد.

ابو النجم احمد منوچهری دامغانی در اوایل قرن چهارم هجری در دامغان متولد شد پس از تحصیلات متداول، از جوانی به سرودن شعر پرداخت و به دربار پادشاهان آل زیار که در گرگان و طبرستان حکومت می‌کردند راه یافت. پس از آن به دربار سلطان محمود غزنوی در غزنین رفت و تا پایان عمر در آنجا زیست و سرانجام در جوانی به سال ۴۳۲ هجری بدرود حیات گفت. منوچهری به سبب داشتن تخیلات زیبا در وصف

طبیعت کم نظیر است و خمریه‌های او از بهترین خمریات ادب فارسی است. دیوان اشعارش در سال ۱۳۲۶ در تهران چاپ و منتشر شده است. «منوچهری دامغانی از شعرای طراز اول ایران در نیمه اول قرن پنجم هجری است. او در ادب فارسی به لحاظ شیفتگی به طبیعت و تصویرگری آن شاعری بی‌نظیر است. وی بر اثر کثرت اطلاع از شعر و ادب عربی، از بعضی قصاید معروف شاعران عرب زبان استقبال کرده و در شعر او لغات و اصطلاحات عربی زیاد به کار رفته است. در شعر منوچهری موسیقی و آهنگ ویژه‌ای وجود دارد. موزونی کلام و روانی و سادگی فکر و صداقت منوچهری در سخن و جوانی و شادابی روح وی، شعر او را بی‌اندازه طربناک و دل‌انگیز ساخته است. ظاهراً قالب مسمط از ابداعات او در شعر است زیرا پیش از وی در اشعار فارسی اثری از آن نمی‌یابیم. شعر منوچهری از لحاظ حسی و آفاقی نمونه بارز پیوستگی با طبیعت است چندان که گویی نفس زمین، زمزمه جویبار، لطف نسیم، رقص گلها و جوان شدن جهان را در بهاران از صمیم دل و جان حس می‌کند و نیز پیری و فرسودگی و از نفس افتادن زمین و سکوت آن در زمستان، ضربان دل و توجّ تارهای احساس منوچهری به تپش طبیعت هم آهنگ است. منوچهری به اقتضای رواج سبک خراسانی در روزگار خویش شاعری واقع‌گر است و تابلویی تمام و گویا و دقیق از همه‌ی اجزای طبیعت به دست می‌دهد. به همین جهت او شاعری است

متفاوت و یگانه. منوچهری طبیعت را از لحاظ خود طبیعت توصیف می‌کند و به لحاظ تعبیر منوچهری با طبیعت محض و بیرونی سروکار دارد نه آنکه مانند ناصر خسرو و خیام و مولوی و سعدی وصف طبیعت را وسیله بیان معانی دیگر قرار دهد. در مجموع اوصاف منوچهری دریافت حواس است از زیبایی‌های جهان که نشان ذوق و قریحه درخشان شاعری ممتاز دارد.» (خسرو شافعی، ۱۳۷۱: ۱۲ به بعد)

«صفی‌الدین بحق از چهره‌های درخشان شعر عرب در این دوره است. او زمام سخن را نیک به دست دارد. آن را به هر جا که بخواهد می‌کشد و بی‌هیچ هراس به معارضه با متنبی برخاسته است. صفی‌الدین از آوردن واژه‌های نامانوس گریزان است و دوست دارد که شعرش سهل و گوارا باشد.

صفی‌الدین از جمله دانشمندانی است که در زمینه علم بدیع کتاب‌هایی بسیار نگاشته است، دانشمندانی همچون رشیق قیروانی و ابن حجت حموی، در این باب، همانند صفی‌الدین حلّی کتاب نوشته‌اند.

صفی‌الدین از ادبای بزرگ شیعه است، او در علم بدیع توانی شگرف داشته است و محسنات بدیعه را بدون تکلف در اشعار خود بکار برده است. از نوشته‌های اوست «(الارتقیات، البدیعه، شرح بدیعه و...)». (احمدهاشمی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۱۶۴) به جرات می‌توان گفت، که صفی‌الدین حلّی بزرگترین شاعر زمان خویش، بلکه پیشوای شعر

عصر انحطاط است و نگاهی گذرا به دیوان اشعار و آثارش، میزان و عمق برخورداری وی را از علم و ادب به ما می‌نمایند، وی قصاید بلند و قطعات دل‌انگیزی را به نظم در آورده و اشعارش برخوردار از معانی شیوا و الفاضلی زیبا و سبکی محکم می‌باشند. او چنان اشعار زیبا و نیکویی سروده که بر گذشتگان فایق آمد و آیندگان را متحیر و عاجز نمود.

صفی‌الدین دارای سبک‌های متعدد و متنوع بوده است. از قدرتی شگرف در نظم بهره می‌برده به گونه‌ای که شعرش را به هر درجه‌ای از فصاحت و بلاغت که مورد نظرش بود می‌رسانده و با وجود تسلط به دو زبان ترکی و فارسی او می‌توانست به شایستگی شعر و ادبیات عرب را احیاء و آباد نماید و علی‌رغم تقلید وی از شعرای عباسی، اشعارش دارای ابتکارات ادبی قابل توجهی می‌باشد اما اشکال مختلف این نوآوری‌ها را به وضوح در دیوانش می‌یابیم ولیکن شرایط و فضای حاکم بر عصرش او را در چهار چوب قیود و سبک‌های متداول آن روز محصور نمود و می‌توان گفت صفی‌الدین بی‌هیچ شک و تردیدی قادر به خلق معانی و صور و سبک‌های نو بوده، زیرا که وی تمامی شرایط و ویژگی‌های لازم جهت نوآوری را داشته است او زمام لغت را در دست داشت و بر علوم عربی تسلط کامل داشته و از کودکی به حفظ اشعار گذشتگان همت گذاشته و معانی موجود در آنها را در روح و روان وی استقرار یافته و قرآن را حفظ نموده و بسیار به سیر و سفر

پرداخته و با بزرگان شعر و ادب زمانش دوستی داشته و علاوه بر همه اینها وی به سلاح شعر خویش ایمان داشته و ایمان شاعر به کارش روح نوآوری و ابتکار را در او بر می‌انگیزد.

و در مجموع می‌توانم بگوییم مشهورترین شاعر عرب در عصر سلاطین ترک بود که هم‌وردی نداشت. وی برخوردار از سبک‌های متعددی بوده که به او بیش از هر شاعر دیگری مجال تصرف در فنون شعری را می‌داد. او از شمار معدود شاعرانی است که سوار کاری و شعر را چون عنتره (۱) و ابی فراس (۲) را هم کسب کرد. و میدان جنگ و میدان شعر را با هم تجربه کرده بود. و بعد از او تا زمان محمود سامی البارودی (۳) شاعر توانایی چون وی ظهور نکرد. صفی‌الدین حلّی را مدح الملک المنصور الارتمقی، حاکم ماردین بیست و نه قصیده است موسوم به ارتقیات که هریک را بیست و نه بیت است و هر قصیده را به یکی از حروف الفبا اختصاص داده که هم در آغاز بیت می‌آید هم در قافیه‌اش.

او به سرودن بدیعیات روی آورد یعنی در هر بیتی یکی از صنایع بدیعی را به کار می‌برد و بدان اشاره می‌کرد مثل:

لی فی ابتدامدحکم یا عرب ذی سلم

براعه تستهل الدمع فی العلم
(دیوان صفی‌الدین حلّی، ۱۴۲۶: ۱۶۳)

که به براعت استهلال اشارت دارد و همچنین تا آخر قصیده به راستی که با این همه بند و زنجیر

که به دست و پای هنر نهاده بودند چگونه مجال خودنمایی می‌یافت؟ همچنین تشطیر و تخمیس و اقتباس و تضمین از کارهای جاری شعر اوست. شاعران در این دوره مخصوصاً به توریه مولع بودند و مباحثات می‌کردند که توریه از خصائص شعر در زمان آنهاست. نظم لغزها و معمیات رواج فراوان یافت، و برای اظهار براعت و حذاقت خود ساختن ابیاتی را که همه از کلمات مصغر باشد یا کلمات بی‌نقطه و نقطه دار و نیز لزوم مالایلم را در قوافی وجهه همت خود ساخته بودند و ماده تاریخ سازی در شعر راه یافت و دامنه‌اش وسعت گرفت.

از آثار اوست:

«۱- الأرتقیات که بیست و نه قصیده است هر کدام بیست و نه بیت و هر قصیده با یکی از حروف الفبا آغاز شده، این قصاید در مدح ملک منصور نجم الدین الارتقی سروده شده است.

۲- الناصریات: قصایدی در مدح ملک ناصر محمدبن قلاوون.

۳- قصیده العافیة البدیعیة فی المدائح النبویة که قصیده‌ای است در مدح پیامبر(ص) و در بردارنده صناعات بدیعی است» (الفاخوری، ۱۹۸۱: ۴۲۳)

شاعران هر موضوعی را به نظم در می‌آوردند و به مانند شهباهای درخشان در شهبای تاریک تصویرهای زیبا دقیق و جالبی از زبان و قلمشان روان می‌گردد.

صفی‌الدین با توان والایی که در این هنر دارد، شعرش از مزایای بسیاری برخوردار است و این مزایا هرچند او را تا حد یک نابغه فرا نمی‌برد، او را یکی از نیرومندترین شاعران عرب معرفی می‌کند.

صفی‌الدین از شاعرانی است که از اسرار زبان آگاهی بسیار دارد و در انتخاب لغات قرین صحت و بلاغت و متانت و عذوبت آهنگ، قدرتی شگفت دارد. عشق به زندگی و زیبایی، عاطفه سرشار و پرتلاطم صفی‌الدین و نیز خیال نیرومند او که مسلح به چشمی تیزبین و بیدار برای نگریستن در دقیق‌ترین حالات است، او را به جانب وصف سوق می‌دهد در وصف‌های او مخصوصاً اوصاف بهار و جلوه‌های آن، عاطفه و عشق و شیفتگی به خوبی لمس می‌شود این امور است که تاثیر شعرش را شدت بخشیده است. او وصف را با تصویرهای حسی دقیق می‌آراید:

وَرَدَ (۱) الرَّیِّعُ، فَمَرْحَبًا بُوْرُوْدِهِ

و بُنُوْرٍ بَهْجَتِهِ (۲)، و نَوْرٍ (۳) وُورُوْدِهِ

و بَحْسَنِ مَنظَرِهِ و طِیْبِ (۴) نَسِیْمِهِ

و اَنْیَقِ (۵) مَلْبَسِهِ و وَشْیِ (۶) بُرُوْدِهِ

صفی‌الدین خیالی وسیع و نظر و ملاحظه‌ای دقیق دارد و در شرح و بیان استاد است. این عوامل دست به دست هم داده و او را یکی از قدرتمندترین شاعران عصر انحطاط ساخته است. باب وصف در دیوان صفی‌الدین حلّی کم حجم است، این باب به ابیات و قصائد نسبتاً اندکی اختصاص دارد ولی سخن اینجاست که

گرفته است، ولی این صنایع و محسنات هرگز حجاب جمال موصوف نگردیده است، بلکه بدین وسیله شاعر توانسته است خود را به اعلا درجه شخصیت و اصالت ارتقاء دهد. از در آمیختن این ویژگی‌ها در شعر صفی‌الدین این نکته برداشت می‌شود که شعر او رنگ تکلف دارد اما واکنش احساس شدید او در برابر منظره‌های زیبا و نیروی خلاق وی، در شخصیت بخشیدن به موجودات بی‌جان و دمیدن روح و حرکت و گرمی در کالبد هر چیزی، برای چنین برداشتی جای کمتری باقی می‌گذارد.

یکی از نکاتی که در اشعار منوچهری و صفی‌الدین حلّی به چشم می‌خورد، تاثیر محیط و طبیعت بر اشعار این دو شاعر است. با توجه به این که هر دو شاعر وصف طبیعت و بهار را در شعر خود آورده‌اند، این نکته به ذهن خطور می‌کند که هر دو در مناطقی سرسبز زندگی می‌کرده‌اند، اما در دو دوره متفاوت. منوچهری در اوج شکوفایی شعر و شاعری و ارج نهادن به مقام شاعر، اما صفی‌الدین حلّی مصادف با حمله مغول و عصر انحطاط، که کمتر شاعری می‌توانست در این دوره سربلند کند. صفی‌الدین بخاطر انس و الفت عمیق او با طبیعت و تصویرهای زیبایی که از آن داشت، توانست قصایدی هر چند کوتاه از بهار و زیبایی‌های آن را به زبان شعر در آورد که در آن عصر از عهده هر شاعری ساخته نبود. منوچهری در دورانی زندگی می‌کرد که اوج شکوفایی شعر بود، و طبیعت را به خاطر طبیعت

صفی‌الدین وصف را در خلال هر فنی از فنون شعر به کار گرفته است. وصف او به دقت و حسن تصویر و ابتکار ممتاز است. او در شعر خود صوری تازه و روشن در قالب رنگها و اشکال گویا و شگفت‌انگیز ابداع نموده است. او هر چه را از طریق حس ادراک می‌کند، صورت و رنگی دیگر می‌دهد تا به معانی جدید دست یابد وی با درک اشیاء محسوس واقعیت را در شعر خود منعکس می‌نماید و تقریباً می‌توان گفت که واقعیت بیشترین صنعتی است که شعر و تخیل وی بدان متصف است.

شخصیت بخشیدن به اشیا در سراسر شعر صفی‌الدین حلّی مشهود است، تا آنجا که باید آن را یکی از ویژگی‌های وصف شمرد.

نَدَبَتْ، فَشَقَّ لَهَا الشَّقِيقُ جُبُوبَهُ

وَأَزْرَقَ سَوْسَنَهَا لِلطَّمِ خُدُودَهُ

(گریبان پاره کردن برای شقایق، کبود شدن

چهره سوسن به خاطر سیلی، تشخیص محسوب می‌شود).

یا در این بیت:

يُضَاحِكُهَا الْعَمَامُ بَثْغَرِ (۷) بَرَقِ

وَتَبْكِيهَا (۸) الْعَمَامُ بَدَمِ (۹) مُزْنِ (۱۰)

(لبخند زدن ابر بر روی شکوفه‌ها و اشک

برآنان جاری کردن از شخصیت بخشیدن‌هایی است که در اشعار صفی‌الدین حلّی به چشم می‌خورد).

او به حد وفور به محسنات بدیعی پرداخته و در این مضممار شاید از همه شعرای پیشین سبقت

توصیف می‌کرد؛ او طبیعت را به مانند تابلویی تمام‌گویا و دقیق به ما می‌نمایاند. حاصل عشق به طبیعت بود که تا آن زمان کسی نتوانست مانند منوچهری چنین بسراید. محیط زندگی بویژه از نظر جغرافیایی تفاوت‌هایی را بین دو شاعر به وجود می‌آورد، نگاهی که دو شاعر به گلها دارند از جمله این گلها، گل نرگس است که در این بیت‌ها شاهد آن هستیم.

وانظُرْ لِنَرَجِسِهِ الشَّهِي كَأَنَّهُ
طَرَفٌ تَنَبَّهَ بَعْدَ طَوْلِ هَجُودِهِ
(به گل نرگس آزمند نگاه کن گوی چشمی که از خواب طولانی بیدار شده است).
(دیوان صفی‌الدین حلّی، ۱۴۶۲: ۳۶۱)

نرگس چنانکه بر ورق کاسه رباب
خباگری فکنده بود حلقه‌ای ززر
(دیوان منوچهری دامغانی، ۱۳۶۳: ۳۴)

(گل نرگس، مانند کاسه گرد ربایی است که نوازنده حلقه زردی بر پوست آن انداخته باشد) (وجه شبه: شکل گل و کاسه رباب، و حلقه زرد وسط نرگس و کاسه رباب) (همان: ۳۴)

نرگس نو شکفته گویی چاه زرین زنخدان
سیمین شده است در صورتی که زنخدان چنین
باشد شاعر گل نرگس را به چهره‌های زیبا و پر
فروغ تشبیه نموده است.

- ۱- به فرورفتگی زنخدان سیمین زیبا رویان
- ۲- جام زرین در کف دلبر سپید اندام
- ۳- چراغ روشن در پوششی از حریر ساده و

سفید او در خلال تشبیه خود از کنایاتی چون: سیمین صنم (کنایه از گلبرگ‌های سپید نرگس)، پرن (کنایه از گلبرگ‌های سفید) استفاده نموده است.

در جایی دیگر صفی‌الدین حلّی چشم سرمه کشیده را به گل نرگس تشبیه کرده است:

وَأَشْبَهُ الطَّرْفَ الكَحِيلَ بِنَرَجِسٍ
بَعْدَ القِيَاسِ وَذَاكَ مِنْ أَضْدَادِهِ
(چشم سرمه‌کشید را بعد از مقایسه به گل نرگس تشبیه می‌کنم درحالی که از اضداد نرگس است).

نافاه فی تَدْوِيرِهِ وَفَصَارِهِ
وَحُجُوظِ مَفْلَتِهِ وَفَرَطِ سُهَادِهِ
(در گردی و زردی و بیرون زدگی مردمک و سیاهی زیاد با آن منافات دارد).

صفی‌الدین حلّی در چند جای دیگر صفت خمار بودن را خاص گل نرگس می‌داند مانند این ابیات:

وَلِلنَّرَجِسِ الغَضِّ مَابَيْتِنَا
وَوُجُوهٌ بَحَضْرَتِنَا نَاضِرَةٌ
(نرگس خمار و خواب آلود چهره‌ای شاداب در پیشگاه مادارد).

(دیوان صفی‌الدین حلّی، ۱۴۶۲: ۳۶۴)
كَأَنَّ تَحَدُّقَ ازهارها

عِيُونَ إِلَى رَبِّهَا نَاضِرَةٌ
(گویی پلک زدن شکوفه‌هایش چشم‌هایی است که به سوی پروردگارش می‌نگرد).

(همان: ۳۶۴)

در جای دیگر

أَقُولُ وَ طَرَفُ التَّرْجِسِ الغَضِّ شَاخِصٌ

إِلَيْنَا، وَلِلنَّمَامِ حَوْلَى الْمَامِ

(همان: ۳۶۲)

(با معشوق هم سخن شدم در حالی که نگاه
نرگس خمار بسوی ما بود و سخن چینان باغ
متوجه ما بودند.)

همانطور که قبلاً گفته شد، منوچهری را
شاعر طبیعت می‌شناسند. او اگر به وصف یکی
از عناصر طبیعت می‌پردازد، تمامی جوانب آن را
در نظر می‌گیرد و طبیعت را با خود طبیعت تعبیر
می‌کند که از ویژگی شعر اوست، او در خلال
توصیفانش از صور بیانی نظیر تشبیه، استعاره و
کنایه و... استفاده می‌کند ولی این گونه برداشت
می‌شود که شعر او بر پایه تشبیه استوار است،
آن هم از نوع مقایسه آثار محسوس و ملموس
با آثار دیگر از این نوع. در نهایت می‌توان او را
خدای تشبیه شعر فارسی نامید. در این مجال
به بررسی ابیاتی از او که در آن تشبیه به کار
رفته، می‌پردازیم:

أورد لآلى به جوال و به عبایه

از ساحل دریا چو حملان به کتفسار

(ابر سیاه را که با قطره باران بسیار همراه
است به بار برانی که بر دوش خود بارهای
بسیار حمل می‌کنند تشبیه کرده است. (دیوان

منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۷۶)

گاهی بکشد مشعله گاهی بفروزد

گاهی بدرد پیرهن و گاه بدوزد

ابر از طرف کوه برآمد دو سه پایه

از شرم به رخسار فرو هشته وقایع

(ابر به استعاره از زنی می‌داند که به خاطر
شرمی که در چهره‌اش می‌باشد چادر مشکی به
رخساره انداخته است).

چون باد برو درنگرد دلش بسوزد

با کینه دیرینه از او کینه نتوزد

(دل سوختن، کینه توزی خاص انسان را به باد
نسبت داده است، که در اینجا مجاز عقلی است)
نرگس تازه چو چاه ذقنی شد به مثل

گر بود چاه زدینار و زنقره ذقنا
(نرگس نوشکفته به چاه زرین زنخدان سیمین
تشبیه شده است در صورتی که زنخدان چنین
باشد) (تشبیه مشروط)

وآن گل سوسن مانده جامی زلبن

ریخته معصفرسوده میان لبنا

در این بیت و سطر زرد گل سوسن در میان
گلبرگهای سفید آن به گل کاجیره که در وسط
جامی پر از شیر ریخته شود، تشبیه شده است.
نرگس چنانکه برورق کاسه رباب

خنیاگری فکنده بود حلقه‌ای زر

(گل نرگس، مانند کاسه گرد ربابی است
که نوازنده حلقه زردی بر پوست آن انداخته
باشد (وجه شبه: شکل گل و کاسه رباب، و
حلقه زرد وسط نرگس و کاسه رباب) (دیوان
منوچهری، ۱۳۶۳: ۳۴)

۲) تشبیه در شعر صفی‌الدین حلّی

تشبیه دارای شگفتی و زیبایی است و پایگاه

نیکویی در بلاغت دارد. برای این که معانی نهفته را بیرون می‌آورد، دور را نزدیک می‌سازد، بر بلندی و وضوح می‌افزاید و آن را جمال و فضل می‌بخشد و به آن جامه ارجمندی و گرانقدری می‌پوشاند. تشبیه در لغت همانند ساختن و مثال آوردن است، گفته می‌شود: این شبهه آن و مثل آن است، تشبیه در اصطلاح قرار دادن همانندی بین دو چیز یا بیشتر از دو چیز است، چیزهایی که اشتراک آنها در یک صفت یا بیشتر از یک صفت مقصود است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۵: ۵۰۶)

در شعر صفی‌الدین تشبیه به خوبی مشهود است، تا آنجا که باید آن را یکی از ویژگی‌های شعر او برشمرد. برخی ابیاتی دیوان او که در آن تشبیه به کار برده شده از این قرار است:

و أَشْبَهُ الطَّرْفَ الكَحِيلَ بِنَجِيسٍ

بَعْدَ القِیَاسِ وَ ذَاکَ مِنْ أَضْدَادِهِ

(چشم سرمه کشید را بعد از مقایسه به گل نرگس تشبیه می‌کنم درحالی‌که از اضداد نرگس است)

نَافَاهُ فِی تَدْوِيرِهِ وَ فَصَارِهِ

وَ حُجُوظِ مُفْلَتِهِ وَ فَرَطِ سُهَادِهِ

(در گردی و زردی و بیرون زدگی مردمک و سیاهی زیاد با آن منافات دارد)

تشبیه: چشم به گل نرگس و وجه شبهه آن گردی

و زردی و بیرون زدگی

یا در بیت

زَنْبِقٌ بَيْنَ قُضْبِ آسٍ وَ بَانَ

وَ أَقْصَحَ وَ نَرَجِسٍ وَ وُرُودِ

كَجَبِينٍ وَ عَارِضٍ وَ قَوَامٍ
وَ تُغُورٍ وَ أَعِينٍ وَ خُدُودِ

(گل زنبق چون پیشانی و با بونه چون دندان و نرگس چون چشم و گونه‌ای چون گل سرخ بین درخت آس و بان خوش قامت و متعادل است)

در این بیت تشبیه گل زنبق به پیشانی وجه شبهه آن بلندی، گل بابونه به دندان وجه شبهه آن سفیدی تشبیه نرگس به چشم وجه شبهه آن درشتی، تشبیه گل سرخ به گونه وجه شبهه آن سرخی است و در این ابیات چهار تشبیه وجود دارد و از نوع تشبیه معکوس است.

إِعْجَبَ لِنَرَجِسِنَا المُضَعَّفِ ان نَمَتِ

أُورَاقُهُ وَ تَفَتَّحَتِ از هَارُهُ

يَحْكِي نَضِيجَ البَيْضِ قَدْ بَمَدِيهِ

كَانَتْ فَبَتْ عَلَى البِيَاضِ صَفَارُهُ

(از گل نرگس باران خرده که برگ‌هایش رشد کرده و شکوفه‌هایش باز شده تعجب کن، که شبیه تخم مرغ پخته‌ای است که از ته بریده شده و زردی اش بر سفیدی پراکنده کرده است) تشبیه گل نرگس به تخم مرغ پخته که از ته بریده باشند، وجه شبهه: رنگ و شکل پخش شدن زرده تخم مرغ بر روی سفیده به مانند پخش شدن و گرده‌های زرد وسط گل نرگس بر روی گلبرگ‌های سفید.

۳) تشخیص در شعر صفی‌الدین حلی

شخصیت بخشیدن به اشیاء در سراسر شعر صفی‌الدین جلوه گراست او تمام گلها و گیاهان

را به شکل بسیار زیبایی شخصیت بخشیده، همین ویژگی در شعر او باعث شده که شعرش را به اعلا درجه شخصیت و اصالت ارتقاء دهد.

از جمله ابیات زیر:

قد اضحک الروض مدمع السحب

و توج الزهر عاطل القضب

(اشک ابرها باغ را به خنده آورده و شکوفه‌ها

شاخه‌های بی‌زیور را تاج دار کرده است).

خندیدن برای باغ، اشک برای ابر، که هر دو

خاص انسان است، نمونه‌ای از تشخیص در شعر

صفی‌الدین است.

و قهقهه الورده للصبأ، فعدت

تملاً فاه قراضه الذهب

(گل سرخ به خاطر باد صبا قهقهه سرداده

پس به گونه‌ای شده که براده طلا دهانش را

پر می‌کند) (قهقهه سردادن گل سرخ-----

تشخیص)

يضاحكها الغمام بتغر (۳) برق

وتبكيها (۴) الغمام بدمع (۵) مزن (۶)

(ابر با برق آسمان و لب خندان خویش بر

روی شکوفه‌ها لبخند می‌زند و با باران اشک بر

آنان می‌گریزد. لبخند زدن و گریستن برای ابر

تشخیص است).

۴) طباق (۷) در شعر صفی‌الدین حلی:

طباق جمع کردن میان دو لفظی است که

تقابل در معنا دارد و این دو لفظ گاه دو اسم

است مانند سخن خدای برین

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»: اوست

اول و آخر و ظاهر و باطن (سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۳)

و در این آیه شریفه بین اول و آخر و بین ظاهر

و باطن طباق وجود دارد

و در فارسی مانند این شعر حافظ:

دل می‌رود زدستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

و طباق بین دو فعل مانند:

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست

که نه در آخر صحبت به ندامت برخاست

(اله‌اشمی، ۱۳۸۱: ۲۴۰)

و قد نشر الربيع مروط روض

على السعبين من سهل و حزن

بین سهل و حزن صنعت طباق:

يضاحكها الغمام بتغر برق

و تبكيها الغمام بدمع مزن

يضاحكها و تبكيها. که طباق بین دو فعل است:

فطوراً ضاحكاً من غير بشر

و طوراً باكيًا من غير حزن

بین ضاحكاً و باكيًا صنعت انطباق برقرار است.

بشر و حزن ----- طباق بین دو اسم است

صفی‌الدین حلی در این سروده‌ها از صنعت

طباق به روشنی استفاده کرده که در ابیات فوق

نمایان است.

الف: منوچهری دامغانی شاعری است که او

را به عنوان شاعر طبیعت می‌شناسند. کمیت و

کیفیت ستایش زیبایی‌ها در شعر او بیش از مدح و

ممدوح مورد دقت و توجه بوده است، به گونه‌ای

و دلپسند نمایان می‌سازد. یکی از ویژگی‌های او، گستردگی دامنه شناخت و فرهنگ ژرف و گستره دانش‌هایی است که در سینه او نهفته بود، به طوری که او در انتخاب لغات قرین صحت و بلاغت و متانت و عذوبت آهنگ قدرتی شگفت دارد. در وصف‌های او صدق عاطفه و احساس و عشق و شیفتگی به خوبی لمس می‌شود. او وصف را با تصویرهای حسی دقیق می‌آراید. شخصیت بخشیدن به اشیاء در سراسر شعر او به خوبی دیده می‌شود تا آنجا که باید آن را یکی از ویژگی‌های وصف او برشمرد علاوه بر این او محسنات و صنایع بدیعی همچون: تشبیه، کنایه، استعاره، و .. استفاده کرد و بدین وسیله بر ارزش خود افزوده است. گرچه باب وصف در دیوان او کم حجم است ولی وصف او بر دقت و حسن تصویر و ابتکار ممتاز است و به خوبی توانسته که از عهده چنین امری بر آید.

ج: هر دوشاعر با توجه به موقعیت اجتماعی خود توانسته‌اند تصویرهایی دقیق و جذاب از عناصر طبیعت و زیبایی‌هایی آن به وجود آورند گرچه هریک از این دوشاعر زبانی مخصوص به خود دارد که متأثر از محیط آنهاست، ولی هر دو به خوبی جلوه‌های طبیعت را به تصویر کشیده‌اند. البته هر دو شاعر از دایره محسوسات فراتر نرفته‌اند و در توصیفات از تکلف و تصنع استفاده نکرده‌اند و با زبانی ساده و دلنشین به این امر پرداخته‌اند.

که در شعرهای او فرعی بودن جنبه مدحی در برابر هدف اصلی که ادراک و بیان بدایع صنع و ساختن تصویرهای جاوید از صحنه‌های طبیعت است، به خوبی محسوس و آشکار می‌باشد. او اگر به وصف یکی از عناصر طبیعت می‌پردازد، تمامی جوانب آن را در نظر می‌گیرد و طبیعت را غالباً با خود طبیعت برای ما تعبیر و تفسیر می‌کند که این یکی از ویژگی‌های شعر اوست. او در خلال توصیفاتش از طبیعت از صنایع ادبی بی‌شماری نظیر: تشبیه، استعاره، کنایه، مجاز، اقتباس... استفاده می‌کند ولی می‌توان برداشت کرد که شعر منوچهری براساس تشبیه استوار است، آن هم از نوع مقایسه آثار محسوس و ملموس با آثار دیگر از این نوع می‌باشد. در این گونه تشبیهات مخصوصاً وقتی که به وجوه همانندی دو سوی تشبیه از دایره محسوسات دور نیفتاده و در فضای خیال و پندار صورت نبسته، هنرنمایی و نوآوری او به اوج خود رسیده است. او با این شیوه توانسته است در نهایت استادی و هنرمندی زیبایی‌های طبیعت و مناظر گوناگون دلکش را با ویژگی‌های ذوقی خود رنگ آمیزی کند و به صورت چشم‌اندازی وسیع از تصویرهای بدیع در شعرهایش برابر دیدگان خواننده بگسترده.

ب: صفی‌الدین حلّی شاعری است که در خلال اشعار خود به وصف طبیعت و جلوه‌های گوناگون آن می‌پردازد و آن را به شیوه‌های زیبا

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- اشرف زاده، رضا. (۱۳۷۹ش). شرح گزیده منطق الطیر یا مقامات طيور. چاپ سوم. انتشارات اساطیر. تهران.
- افرام البستانی، فواد. (۱۴۲۳هـ). المجانی الحدیثه. جلد سوم. انتشارات ذوی القربی. قم.
- امامی افشار، احمدعلی. (۱۳۷۱ش). گزیده اشعار منوچهری دامغانی. نشر بنیاد. تهران.
- امامی، نصر الله. (۱۳۷۷). پرنیان هفت رنگ. چاپ سوم. انتشارات جامی. تهران.
- _____ (۱۳۷۹) فروغ گل. چاپ اول. انتشارات جامی. [بی جا].
- ابن رشیق. (۱۹۵۵م). العمده فی محاسن الشعر و آدابه، [بی تا]. مصر.
- بندر ریگی، محمد. (۱۳۷۲) فرهنگ جدید عربی. فارسی. ترجمه‌ی منجد الطلاب. چاپ نهم. انتشارات اسلامی. تهران.
- حافظ، خواجه شمس الدین محمد. (۱۳۸۴ش). دیوان حافظ. چاپ یازدهم. نشر آسیم. تهران.
- حلّی، صفی الدین. (۱۴۲۶هـ). دیوان صفی الدین حلّی. انتشارات الدار العربیه للموسوعات. بیروت لبنان.
- ده بزرگی. (۱۳۸۶). تاریخ ادبیات جهان. چاپ اول. انتشارات زوار. تهران.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. چاپ دوم. انتشارات دانشگاه تهران. تهران.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). با کاروان حله. چاپ هفتم. انتشارات علمی. تهران.
- سجادی. (۱۳۶۹). نقد تطبیقی ادبیات ایران و عرب. انتشارات مولفان ایران. بی جا.
- سلیم الحاوی، ایلیا. (۱۹۸۷م). فن الوصف و تطوره فی الشعر العربی. [بی تا]. مصر.
- شافعی، خسرو. (۱۳۷۱). زندگی و شعر صد شاعر از زمان رودکی تا امروز. انتشارات کتاب خورشید. تهران.
- _____ (۱۳۸۰). صد شاعر دریچه‌ای به دنیای شعر فارسی از آغاز تا امروز. انتشارات خورشید. تهران.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). صورخیال در شعر فارسی. چاپ پنجم. انتشارات آگاه. تهران.
- _____ (۱۳۷۵). موسیقی و شعر. چاپ ششم. انتشارات آگاه. تهران.
- شعار، جعفر. (۱۳۷۸). دیوان شعر رودکی. انتشارات قطره. تهران.
- شمبسا، سیروس. (۱۳۷۴ش). سبک شناسی شعر. انتشارات فرودس. تهران.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۹) تاریخ ادبیات در ایران. چاپ اول. انتشارات جامی. تهران.
- صورتگر، لطف علی. (۱۳۷۴). ادبیات توصیفی ایران. انتشارات ابن سینا. تهران.
- عبدالجلیل، ج. م. (۱۳۷۶) تاریخ ادبیات عرب. ترجمه‌ی دکتر آ. آذرنوش. چاپ دوم. انتشارات امیر کبیر. تهران.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳ش) ادبیات تطبیقی. ترجمه سیدمرتضی آیت الله زاده شیرازی. چاپ اول. انتشارات امیر کبیر. تهران.
- الفاخوری، حنا. (۱۹۸۷م) تاریخ ادبیات عرب. ترجمه عبدالمحمد آیتی. انتشارات توس. [بی جا].

- فروزانفر. بدیع الزمان. (۱۳۵۰) سخن و سخنوران. انتشارات خوارزمی. تهران.
 - محجوب. محمدجعفر. [بی تا]. سبک خراسانی در شعر فارسی. چاپ اول. انتشارات فرودس و جامی. [بی جا].
 - مدرس رضوی. بی تا. دیوان حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی. انتشارات سنایی. [بی جا]
 - معین. محمد. (۱۳۸۰). فرهنگ فارسی (اعلام). انتشارات امیر کبیر. تهران.
 - منوچهری دامغانی. (۱۳۶۳). دیوان منوچهری دامغانی. چاپ پنجم. انتشارات زوار. تهران.
 - _____ (۱۳۶۳). گزیده اشعار منوچهری. چاپ پنجم. انتشارات زوار. تهران.
 - مولانا. جلال الدین محمد بلخی. (۱۳۸۱). مثنوی معنوی. چاپ دوم. انتشارات سایه گستر. قزوین.
 - نیکلسون. رینولد. (۱۳۸۰). تاریخ ادبیات عرب. انتشارات ویستار. [بی جا].
 - الهاشمی. احمد. (۱۳۸۱). جواهر البلاغه. تصحیح حسن عرفان. چاپ دوم. انتشارات بلاغت. قم.
 - همایی. جلال الدین. (۱۳۸۱). فنون بلاغت و صناعات ادبی. چاپ بیستم. انتشارات هما. تهران.
 - یسوعی. لویس معلوف. (۲۰۰۳م). المنجد فی اللغة و الاعلام دارالمشرق. چاپ چهارم. بیروت.
 - یوسفی. غلامحسین. (۱۳۷۴) چشمه‌ی روشن. چاپ ششم. انتشارات علمی. تهران.
- www.tebyan.net/Literary
- _____.net/showthreab.php.